

انرژی و بحران امنیت



حسین فراستخواه
سردبیر فصلنامه گفت‌وگو

پرونده این ماه، انرژی و امنیت ملی نگاه روزنامه نگار

ابن خلدون در مقدمه به «بسیاری کوتاه‌خردان» اشاره می‌کند که در شهرها آزمندانه در صدد استخراج ثروتهای زیرزمین بر می‌آیند و آن را وسیله کسب روزی خود قرار می‌دهند و عقیده دارند که تمام ثروتهای ملل باستان در زیر زمین به صورت گنجینه نهان است و بر همه آنها به وسیله «طلسمهای جادوگرانه» مهر زده‌اند. طایفه مزبور کارگرانی را برای کاوش و کندن زمین به کار می‌گمارند و اگر چیزی نیافتند، دلیل آن را ناکاهی از طلسمی عنوان می‌کنند که بدان مهر شده است. ابن خلدون می‌نویسد «آنچه اینگونه کسان را به چنین اعمالی وامی‌دارد، گذشته از کوتاه‌خردی این است که آنان از به دست آوردن معاش خود با وسایل و پیشه‌های طبیعی مانند بازرگانی و کشاورزی و صنعت عاجزند و از این رو در کسب معاش خود منحرف می‌شوند و در بیراهه و مجرای غیرطبیعی گام می‌نهند و اینگونه راه‌های بیهوده را بر می‌گزینند. چه آنان از تلاش در راه پیشه‌ها و حرفه‌ها عاجزند و شایسته آنند که روزی خود را، بی‌رنج و تعب به دست آورند، در صورتی که نمی‌دانند آنان در نتیجه اینگونه کج‌رویها خود را در رنجها و شدائدی می‌افکنند که به درجات، از رنج نخستین شدیدتر است و گذشته از این خود را در معرض مجازات و شکنجه قرار می‌دهند» (ابن خلدون، ۱۳۷۵).

آن روز (قرن هشتم هجری) که ابن خلدون این عقیده را ابراز می‌کرد، گویی می‌دانست که روزگاری همین ثروتهای زیرزمینی با بدل شدن به شریان اصلی معاش مردمان، آنان را اینگونه گرفتار خویش خواهد ساخت؛ به‌گونه‌ای که آدمیان جان خود را بسته به این گنجینه‌ها خواهند دید و با گشودن مهر طلسم آنها، خود در دام «طلسم جادوگرانه» خواهند افتاد. اکنون دیگر بقای کشورهای صنعتی و در حال توسعه را انرژی ضمان خواهد شد. حیات جهان در حال حرکت، بسته به تأمین انرژی پایدار است و از همین رو امنیت ملی و بین‌المللی همواره تابعی از امنیت انرژی (Energy Security) است. در این میان نقش نفت از تمام حاملهای دیگر انرژی پررنگ‌تر و چشم‌گیرتر است و به‌رغم کوششها و دستاوردهای تکنولوژیک در زمینه انرژیهای جایگزین، هنوز هیچ قسمی از انرژی موفق نشده جای نفت را برای کشورهای صنعتی بگیرد و از همین روست که دولتهای صنعتی به شدت وابسته به نفت‌اند. این کشورها امنیت ملی (National Security) خود را وابسته به نفت می‌دانند و در مواردی که امنیت منابع نفت یا امنیت نقل و انتقال نفت به مخاطره افتد، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کنند (موحد، ۱۳۸۷).



امنیت انرژی مسئله اساسی کشور صنعتی و مصرف کننده است. اگر نفت نباشد، تولید و توسعه در جهان صنعتی متوقف می شود. البته وابستگی کشورهای تولیدکننده را نیز نباید از دیده دور داشت. وابستگی این کشورها نیز رقت انگیز و باورنکردنی است. آنان در وهله نخست برای تهیه سرمایه و تکنولوژی لازم در تولید نفت، محتاج شرکتهای بزرگاند. برای خرید تسلیحات، تهیه لوازم اولیه و ضروری زندگی مردم خود از قبیل دارو، مواد غذایی و تجهیزات صنعتی محتاج جهان توسعه یافته اند و این همه در گرو پول نفت است. پس باید نفت را بفروشند تا آن نیازها برآورده شود.

وابستگی متقابل جهان صنعتی و کشورهای صادرکننده به نفت اگر از یک مبدأ عقلایی شروع می شد و یک مسیر منطقی را تعقیب می کرد، می توانست به نفع هر دو طرف تمام بشود، اما متأسفانه اینطور نشده است. روابط طرفین از نقطه ای که هر دو طرف در وضعی برابر و متعادل قرار گرفته باشند، شروع نشده است. شرایط بازی را یک طرف به طرف دیگر تحمیل کرده و طرف قوی تر در پیچ و خم حوادث، جز به تحکم و زور و قدرت نیندیشیده است (همان).

یک مرور تاریخی

در پایان جنگ جهانی اول، امریکا بزرگترین منبع تأمین نفت در تجارت بین الملل بود. پس از جنگ جهانی دوم، این وضع دگرگون شد. منابع سرشار نفت حوزه خلیج فارس، جهان را از وابستگی به نفت امریکا رهایی بخشید. امریکا که اروپای غربی را از نفت خود بی نیاز یافت، سیستم محدودیت تولید (Market Demand Protection) را در داخل کشور برقرار ساخت. در تکزاس و لوئیزیانا و بسیاری از نقاط دیگر، حجم تولید را برحسب تقاضای مصرف داخلی تثبیت و مجموع تولید مورد نظر را روی تعداد چاهها سرشکن کردند و بدین گونه عملاً بسیاری از چاهها کمتر از بازده واقعی خود مورد بهره برداری قرار گرفت (موحد، ۱۳۵۷). در ادامه اشاره خواهد شد که این ظرفیت مازاد تولید در امریکا برای استفاده در روزهای بحران ذخیره می شود تا تضمینی برای امنیت ملی آن کشور باشد.

مصرف نفت در امریکا از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳ هر سال به طور متوسط ۴/۵ درصد افزایش داشته است. ولی این افزایش از ۱۹۷۳ تا ۲۰۰۶ به سالی ۰/۵ درصد محدود شده است. امریکا تا سال ۱۹۵۲ به تنهایی معادل ۵۰ درصد کل نفت جهان را استحصال می کرد و حتی در مقابله با بحرانی می توانست میزان تولید خود را بالا ببرد. کما اینکه در مورد ایران (پس از ملی شدن نفت) این کار را کرد. همین طور در جریان بحران سوئز در ۱۹۵۶ که کشتیها مجبور شدند دماغه امینیک را دور بزنند و کشتی بزرگ هم نداشتند، امریکا وارد میدان شد و تولید نفتش را افزایش داد. باز در جنگ ۶ روزه اعراب با رژیم اشغالگر در سال ۱۹۶۷ تولید امریکا افزایش پیدا کرد و آثار آن وقایع را کنترل کرد. ولی در برهه بعدی یعنی ۱۹۷۳ امریکا نتوانست تولید خود را بالا ببرد و تحریم نیمیند اعراب با اینکه چندی پیش ادامه نیافت رویداد مهمی بود و آثار دهشتناکی داشت (موحد، ۱۳۸۷). عربها با کاهش میزان تولید و تحریم صدور نفت، به مجازات کشورهایهایی که از رژیم اشغالگر حمایت می کردند برخاسته بودند. سلاح نفت، چون سلاح اتمی تأثیر بی باورنکردنی و دهشتبار داشت، چندانکه عربها به پشت گرمی این سلاح، تغییراتی را در سیاست خارجی کشورهای صنعتی بزرگ چون هلند، آلمان و ژاپن خواستار شدند (موحد، ۱۳۵۷).

نکته قابل توجه این است که ورود کشتیهای جنگی دولتهای غرب به خلیج فارس، به بهانه اسکورت نفت کشتها در جنگ عراق و ایران و پیامدهای آن که به انهدام سکوهای نفتی ما و ساقط کردن هواپیمای مسافربری ایرانی و ماندگار شدن نیروهای امریکایی در خلیج فارس انجامید، همه به دلیل وجود ذخایر نفتی در این منطقه است. انگیزه جنگ ۱۹۹۱ نیز همین بود؛ عراق کویت را اشغال کرد. عربستان سعودی به تنهایی ۲۵ درصد کل ذخایر نفتی جهان را دارد. ذخایر نفتی دو کشور عراق و کویت که با هم جمع شود، با ذخایر عربستان پهلو می زند. صدام حسین که به آن دو کشور دست یافته بود، عربستان را هم تهدید می کرد و بیم آن می رفت که کلید ذخایر نفتی کل منطقه خاورمیانه در دست آدم ماجراجویی مثل او بیفتد. درگیری سال ۱۹۹۱ کویت را از حلقوم آن ماجراجو بیرون کشید، ولی کار را خاتمه نداد (موحد، ۱۳۸۷).

شرکتهای ملی

امروزه سکان قریب به ۸۰ درصد منابع نفت باقی مانده جهان در اختیار شرکتهای ملی نفت است که تولید نفت جهان و بهای آن را در دهه های پیش رو تحت سیطره خویش خواهند آورد (Chen, ۲۰۰۷). شرکتهای بین المللی برای رقابت با این شرکتهای تأسیس شدند تا تعدیلی در بازار نفت ایجاد کنند. اما آنچه دولتهای غربی را به تشکیل شرکتهای نفتی برانگیخت، از انگیزه تشکیل شرکتهای ملی در کشورهای صادرکننده نفت به کلی جداست. کشورهای مصرف کننده غربی، به دلیل دسترسی به منابع نفت ارزان و مطمئن در این عرصه پای نهادند. بنابراین ملاحظاتی مالی از طرفی و احساس نیازمندی به امنیت از طرف دیگر آنها را به این میدان کشاند. این کشورها از لحاظ امنیت و اطمینان علاقه دارند که تا حد امکان به ذخایر نفت خام دست یابند و نفت مصرفی خود را از منابعی که تحت امتیاز خود دارند تأمین کنند و صرفاً به صورت خریدار نفت نباشند (موحد، ۱۳۵۷).

می توان گفت شرکتهای ملی نفت، همچنان به مثابه چالشی فزاینده در مسیر تضمین امنیت انرژی از سوی دولتهای بزرگ به شمار می روند. پیشرفتهای اخیر در ونزوئلا روشن می کند که چگونه امنیت قاطع انرژی به سیاست خارجی امریکا بدل شده است. در این مورد، رویکرد سنتی امریکا، رویکردی محتاطانه و حسابگرانه به چاوز است که از نظر کارشناسان، روش درستی در این موقعیت بحرانی ارزیابی می شود، اما این کارشناسان معتقدند که ادامه چنین روشی لزوماً سیاست انرژی امریکا را پایدار نگاه نخواهد داشت. کاراکاس به لحاظ تجاری سودمند است و جایگزینی جدی ندارد. حجم وسیعی از نفت ونزوئلا همچنان به ایالات متحده سرازیر می شود. همین طور Citgo Petroleum (شرکت دولتی پالایش و بهره برداری ونزوئلا) در هوستون تکزاس قرار دارد.

چاوز به طور رسمی هیچیک از شرکتهای امریکایی را از صنعت نفت ونزوئلا بیرون نرانده است. برعکس تا جایی که بتواند، فشار می آورد تا در قبال ارائه مجوز به شرکتهای نفتی امریکا برای ادامه فعالیت هایشان، سهم بیشتری از نتایج نفت عاید او شود.

سرشت چند وجهی چالشهای استراتژیک شرکتهای ملی نفت، ایالات متحده را با شماری از دوراهیهای ژئوپلیتیک و اقتصادی روبه رو می کند. با اینکه رشد شرکتهای ملی نفت در هر دو کشورهای مصرف کننده و تولیدکننده، تهدیدی فوری متوجه امنیت ملی امریکا نمی کند، اما رشد قدرت اقتصادی و نفوذ استراتژیک شرکتهای ملی نفت در بازارهای جهانی انرژی، مشکلات و نگرانیهای بلندمدتی برای امنیت جهانی (از جمله برای کشورهای عضو سازمان گسترش همکاریهای اقتصادی OECD) پیش رو می نهد.

نگرانیهای اصلی

نخست اینکه شرکتهای ملی نفت کشورهایمانند چین، مالزی و هند در رژیمهای مشکل آفرین جهان سرمایه گذاری و عملیات انجام می دهند. رژیمهای مزبور به خصوص با قدرتهای بزرگ و ارزشهای دموکراتیک بازار آزاد معروف شده اند. روابط دوجانبه تغذیه شده با این سرمایه گذاری، تلاشها در سطح استراتژیک برای حل منازعات بین المللی را در کشورهای چون ایران، سودان و برمه تیره و نیز تلاشهای تاکتیکی برای ارتقای هنجارهای بین المللی در تجارت و سرمایه گذاری را رقیق می کند. همچنین شرکتهای ملی نفت از قبل «اقتصادهای مضطر» (Emerging Economies) موجود در افریقا و آسیا، گرفتار مشکلات عدیده در حوزه سیاست داخلی و حقوق بشر کشورهای میزبان شده اند.

دوم اینکه انتظار می رود شرکتهای ملی نفت سهم بزرگ تری از تولید آینده نفت را در دو دهه پیش رو (در مقایسه با ۳۰ سال گذشته) در اختیار بگیرند و تا زمانی که جهان برای منابع آینده نفت، بیش از پیش به شرکتهای ملی نفت وابسته می شود، کشورهای بزرگ مصرف کننده، نگران توانایی این شرکتهای در تأمین نفت در یک دوره زمانی و حجمی مورد نیاز خواهند بود و این مسئله، بحث تازه ای در باب امنیت درازمدت انرژی پیش خواهد کشید.

و سوم آنکه بسیاری از شرکتهای ملی نفت از حمایت دیپلماتیک و مالی قابل توجه دولتهای خانگی بهره مندند و شرکتهای بین المللی نفت از اهرم نفوذی که شرکتهای ملی در تجارت و بازرگانی بین المللی به لطف آن بهره مندی کسب می کنند، محروم اند. از این رو، گسترش نفوذ شرکتهای ملی نفت تهدیدی پیش روی اهداف بلندمدت ژئوپلیتیک، قدرت اقتصادی امریکا و کارایی استانداردهای بین المللی در زمینه حقوق بنیادین بشر، حکمرانی خوب، سرمایه گذاری جهانی و تجارت عادلانه است (Chen, ۲۰۰۷).

ایالات متحده و خاورمیانه

همانطور که پیش تر ذکر آن رفت، با اینکه زمانی امریکا بزرگترین صادرکننده نفت بود، اما با استخراج نفت حوزه خلیج فارس، این کشور تصمیم گرفت سیستم محدودیت تولید را اجرا کند و ذخایر نفت خود را برای روز مبادا نگاه دارد؛ نه تنها برای روز مبادای خود، بلکه برای روزهای مبادای جهان غرب به طور کلی. زیرا امریکا امنیت خود را وابسته به امنیت اروپای غربی می داند و از این دیدگاه، هرگونه تهدیدی که نظام موجود اروپای غربی را به مخاطره اندازد، تهدیدی برای امنیت ملی امریکا تلقی می شود و چنین بود که امریکا در بحران سوئز (۷-۱۹۵۶) با پشتوانه ذخیره نفت خود، به کمک اروپا شتافت و متحدان اروپایی خود را از آفت کمبود نفت که بر اثر قطع آبراه سوئز و نبودن وسایل حمل و نقل پیش آمده بود، نجات بخشید (موحد، ۱۳۵۷). وضع کنونی البته به گونه ای دیگر درآمده است.

امروز ایالات متحده امریکا بزرگترین واردکننده نفت در جهان است که ۱۳/۵

میلیون بشکه نفت در روز وارد می‌کند که این میزان، ۶۳/۵ درصد از کل مصرف روزانه آن را در بر می‌گیرد (U.S.D.E, ۲۰۰۶). نفت وارداتی، آمریکا را به شدت وابسته و به قول جورج بوش «معتاد» کرده است که به گفته او عمدتاً از مناطق بی‌ثبات جهان وارد می‌شود (Bush, ۲۰۰۶). نفت خاورمیانه و به‌ویژه خلیج فارس، ۲۰ درصد از واردات نفت آمریکا را تشکیل می‌دهد و این وابستگی به شدت در حال رشد است (Cohen, ۲۰۰۷). از همین رو خاورمیانه همواره آستان حوادث بوده است. مادام که وابستگی آمریکا به نفت ادامه دارد، راه‌حلی برای آن به نظر نمی‌رسد، مگر آنکه حاکمان کشورهای تولیدکننده نفت موفق به جلب اعتماد جهان صنعتی مصرف‌کننده از بابت نفت و جریان نفت شود یا انقلابی در تکنولوژی رخ دهد که دسترسی به منابع انرژی جایگزین نفت، اهمیت ژئوپولیتیک خود را از دست بدهد. به این معنا که نفت تنها یکی از منابع باشد و نه منبع منحصر به فرد. تا وقتی چنین انقلاب تکنولوژیکی رخ ندهد، این ماجرا ادامه خواهد داشت. (موحد، ۱۳۸۷) در رویکرد سنتی ایالات متحده، امنیت انرژی شعاعی گسترده‌تر از نفت را در بر می‌گیرد که شامل گاز طبیعی و برق نیز می‌شود.

با این همه، کنترل قدرت بازار اوپک و نوسان بهای نفت از اهداف آمریکا به شمار می‌رود که استراتژیهای گوناگونی برای آن در نظر می‌گیرد و به اجرا در می‌آورد (Kohl, ۲۰۰۶). پیش‌بینی شده که تا سال ۲۰۱۷، چیزی در حدود ۶۸ درصد از مایحتاج نفتی آمریکا از طریق واردات تأمین خواهد شد و مصرف نفت ۴۰ درصد از انرژی مورد نیاز آن را تشکیل خواهد داد که در اصل برای حمل و نقل زمینی و هوایی به کار می‌رود (Cohen, ۲۰۰۷). آنچه از این قبیل گزارشها مستفاد می‌شود، این است که وابستگی آمریکا و اقتصاد جهانی به نفت در حال رشد است و می‌تواند نتایج وخیمی برای رفاه اقتصادی، امنیت ملی و فعالیتهای روزمره در ایالات متحده پیش آورد.

طبق پیش‌بینی دیگری، تا سال ۲۰۲۰ مصرف نفت در جهان ۵۰ درصد و در ایالات متحده ۲۳ درصد بیش از میزان فعلی خواهد بود. در عین حال می‌توان براساس برآوردهای متفاوت، فرض را بر این قرار داد که ذخایر جهانی نفت بین ۴۰ تا ۶۰ سال آینده به پایان خواهند رسید و کنترل باقی‌مانده ذخایر نفت برای واشینگتن به‌ویژه از این رو اهمیت دارد که به دلیل پایان یافتن ذخایر داخلی در سال ۲۰۲۰، تقریباً ۷۰ درصد مصرف کشور باید از واردات تأمین شود. به علت مجموع این دلایل، عامل تضمین مواد اولیه روز به روز به مرکز سیاست خارجی آمریکا نزدیک‌تر می‌شود (واگنر، ۱۳۸۳).

روشن است که هدف از این مطالعات، طراحی سیاستهای ایالات متحده آمریکا برای مراقبت از امنیت ملی است و این راهی ندارد جز تفوق بر خاورمیانه و منابع آن از هر طریق ممکن. این طریق گاه به صورت دیپلماتیک و گاه به روش نظامی طی شده است و همچنان ادامه دارد. بار دیگر نگاهی به گذشته می‌کنیم. در دسامبر ۱۹۷۳ هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه آمریکا، در لندن از «راه‌حلی درازمدت که کشورهای تولیدکننده را به افزایش تولید تشویق کند و کشورهای مصرف‌کننده را از به هدر دادن نفت بر حذر دارد» سخن گفت. وی تصریح کرد که ریشه بحران نفت، عمیق‌تر از جنگ عرب و اسرائیل است، زیرا که اگر هم این جنگ پیش نمی‌آمد، بحران فرا می‌رسید و فردا اگر هم اختلاف عرب و اسرائیل به سر آید، دشواری اصلی به جای خواهد ماند که مقدار تولید، تکافوی مصرف را نمی‌کند. در آن مقطع کیسینجر پیشنهاد می‌کند که آمریکا و ژاپن و اروپا هیئتی از کارشناسان بلندپایه خود را مأمور سازند تا مسئله «عرضه نفت به قیمت عادلانه» را مورد مطالعه قرار دهند. وظیفه هیئت مزبور، ارائه پیشنهادهایی از جمله در زمینه امنیت انرژی و مصرف عقلانی منابع بود (موحد، ۱۳۵۷). اما نکته اینجاست که همین سیاست، در حدود هفت سال بعد با شدت بیشتری اعلام می‌شود.

رئیس‌جمهور جیمی کارتر در پی مداخله نیروهای شوروی در افغانستان در پیام ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ چنین ابراز می‌دارد: «بگذارید موضع خود را کاملاً روشن کنیم: هر اقدامی از سوی هر نیروی خارجی که بخواد کنترل منطقه خلیج فارس را به دست آورد، به منزله حمله به منافع حیاتی کشورهای متحد آمریکا تلقی خواهد شد و به هر وسیله لازم - از جمله توسل به نیروهای نظامی - دفع خواهد شد» (موحد، ۱۳۸۳). در روزهای اخیر نیز، واکنشهای سریع دیپلماتیک آمریکا به منازعات روسیه و گرجستان حاکی از توجه دقیق و عمیق ایالات متحده به منطقه دارد و از هیچ تلاشی برای حفظ امنیت منطقه فروگذار نمی‌کند. زیرا منافع حیاتی (Vital Interests) آمریکا و به عبارتی منافع امنیت ملی او، در منطقه خلیج فارس به شدت آسیب‌پذیر است. در گزارش مورخ ۲ ژانویه ۱۹۵۴ که اندک زمانی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) برای شورای امنیت ملی آمریکا تهیه شده، آمده است: «در حال حاضر متفقین ما در اروپا وابسته به نفت خاورمیانه‌اند. اگر

جیمی کارتر:
هر اقدامی از سوی هر نیروی خارجی که بخواد کنترل منطقه خلیج فارس را به دست آورد، به منزله حمله به منافع حیاتی کشورهای متحد آمریکا تلقی خواهد شد و به هر وسیله لازم از جمله توسل به نیروهای نظامی دفع خواهد شد

جریان این نفت قطع شود، اروپای غربی قابل دفاع نخواهد بود و تمام هزینه‌های ما برای تجدید حیات آن قسمت از جهان بر باد خواهد رفت». دو هفته پس از گزارش مذکور، شورای امنیت ملی آمریکا در جلسه‌ای که با حضور رئیس‌جمهور آیزنهاور تشکیل یافته بود، تصمیم گرفت: «به دادستان کل اعلام شود که منافع امنیتی کشورهای متحد آمریکا اقتضا می‌کند که شرکتهای نفتی آمریکایی در کنسرسیوم بین‌المللی وارد شوند و آن کنسرسیوم قراردادی با دولت ایران امضا و بدین گونه صنعت نفت ایران را مجدداً راه‌اندازی کند تا دولت دوست ایران بتواند از درآمد سرشار نفت خود، طبق شرایطی که منافع جهان غرب را در ارتباط با ذخایر نفتی خاورمیانه محفوظ بدارد، برخوردار شود» (همان).

همانگونه که می‌بینیم، موضع آمریکا همیشه خصمانه نیست و تا جایی که بتواند راه‌حلهای دیپلماتیک را به روش نظامی ترجیح می‌دهد. زیرا هزینه‌های نظامی دفاع از دسترسی به نفت خاورمیانه، هزینه‌های اضافی گزافی برای ایالات متحده به شمار می‌روند (Kohl, ۲۰۰۶). اما هنگامی که اوضاع وخیم و تهدیدها جدی می‌شوند، پرداخت چنین هزینه‌هایی اجتناب‌ناپذیر هستند. کما اینکه تسلط شوروی بر افغانستان، امنیت ذخایر نفتی و آبراه حیاتی خلیج فارس را به مخاطره افکند و برای مقابله با این خطر بود که آمریکا در افغانستان دست به کار و مدرسه‌ها در پاکستان بنیاد نهاده شد و معلمان و تبلیغ‌گران وهابی آتش حمیت را در دل طلبه‌ها برافروختند و آنان را برای قلع و قمع اعدای دین به میدان فرستادند. در جنگ عراق و ایران نیز خوف از تسلط ایران بر منطقه و به مخاطره افتادن آبراه جریان نفت از خلیج فارس بود که آمریکا را بر آن داشت که علاوه بر تجهیز و تسلیح تجاوزگران عراقی به اعزام کشتیهای جنگی برای اسکورت نفتکشهای کویتی و بالاخره ارتکاب جنایاتی فراموش‌نشده چون حرق و غرق نیمی از قوای دریایی ایران و فرستادن مسافران ایرباس به قعر دریا دست بزند (موحد، ۱۳۸۳).

این برخوردها فقط در ارتباط با کشورهایمانند شوروی و عراق نشان داده نمی‌شد، بلکه در مورد کشورهای اروپایی که با آمریکا منافع مشترک دارند نیز دیده می‌شود. هورر، نماینده ویژه دولت آمریکا، برای حل و فصل مسئله نفت ایران که با روی کار آمدن آیزنهاور به این سمت منصوب شد در ۷ ژانویه ۱۹۵۴ در یادداشتی از لندن به وزارت امور خارجه هشدار داد: «دولت آمریکا چند سال است که دولت انگلیس را در عالی‌ترین سطوح، تحت فشار شدید و مداوم قرار داده است تا مسئله نفت ایران به نفع ملاحظات عالیه امنیت مشترک دو کشور فیصله یابد. دولت آمریکا در همین موضوع تعهداتی نیز در برابر دولت زاهدی به گردن گرفته است. حالا اگر دولت آمریکا نتواند قدم بردارد و مذاکرات متوقف یا معوق شود آثار و نتایج بسیار نامطلوبی ممکن است به بار بیآورد» (همان).

اهمیت نفت ایران و منطقه از دیدگاه امنیت ملی آمریکا از زبان ادمیرال رادفورد، نماینده وزارت دفاع آمریکا در دوره آیزنهاور، چنین بیان می‌شود: «اهمیت نفت ایران و حل و فصل آن از دیدگاه امنیت ملی آمریکا نیازمند هیچ‌گونه مبالغه نیست. خاورمیانه تنها منطقه در جهان است که ما در آن از نظر اتخاذ تدابیر دفاعی کافی در برابر امپریالیسم شوروی هیچ پیشرفتی نداشته‌ایم. بسیار مهم است که ایران جانب جهان آزاد نگاه داشته شود و کلید این امر فیصله مشکل نفت است. باید بریتانیا را بر آن داریم که با طرحی که ما برای حل این مشکل ریخته‌ایم موافقت کند» (همان). آلن گرینسپن (Alan Greenspan) مدیر اسبق استاندارد اوپک کالیفرنیا که بعدها به شورون تغییر نام داد،

در تازه‌ترین کتاب خود با نام «عصر اغتشاش» (The Age of Turbulence) می‌نویسد: شعار استقلال نفتی که در ۱۹۷۳ از سوی نیکسون مطرح شد، فقط جنبه سیاسی داشت و تحقق آن ممکن نمی‌شد. این بدین معناست که استقلال نفتی (Petroleum Independence) از دیدگاه امنیت ملی آمریکا تا ۱۹۷۱ بیشتر مصداق خارجی نداشت و اکنون دیگر از بین رفته است. این مرجع بسیار مطلع بین‌المللی می‌گوید: توجه شدید جهان توسعه‌یافته به اوضاع سیاسی خاورمیانه، دقیقاً به مسئله امنیت انرژی وابسته است. واکنش بریتانیا و آمریکا به اقدام مصدق در ملی کردن نفت در سال ۱۹۵۱ و ساقط کردن وی،



همچنین کوشش بی‌سرانجام بریتانیا و فرانسه در ۱۹۵۶ در مقابله با اقدام ناصر در کانال سوئز، که مهم‌ترین آبراه نفت به اروپا بود، به دلیل مسئله نفت بود. این دو رویداد، دو شاهد تاریخی مهم برای اثبات این وابستگی است. در مورد صدام حسین گذشته از مطالب تبلیغاتی که در خصوص سلاح‌های امحای دسته‌جمعی گفته می‌شد، نگرانی آمریکا از بابت بروز ناامنی، در ناحیه خلیج فارس است که منابع ضروری برای فعالیت اقتصادی جهان در آن واقع است. جنگ عراق بر سر نفت است، این را همه می‌دانند و متأسفم که اعلام آن به لحاظ سیاسی مایه ناراحتی می‌شود (موحد، ۱۳۸۷). با این همه البته همچنان دیدگاه‌هایی وجود دارد که استقلال نفتی می‌تواند به عنوان راهبرد امنیت ملی آمریکا مدنظر قرار گرفته شود، هرچند که استراتژی‌های پیشنهادی، تفاوت‌هایی چند کرده است.

با این اوضاع به نظر می‌رسد پشتیبانی همه‌جانبه از رایزنی‌های نتیجه‌محور (results-oriented) که سازمان ملل یا آژانس بین‌المللی انرژی آن را تشکیل می‌دهد، ضروری است و تمام ذی‌نفعان در بخش انرژی باید انگیزه لازم را برای بحث و تدبیر راه‌های عملی که در آن از انرژی هرچه بیشتر بهره‌مند شوند، داشته باشند. زیرا این رایزنی‌ها به مثابه فروگشاینده (کاتالیزور) امنیت جهانی عمل می‌کنند. از این گذشته زمان آن است که سیاستگذاران، افق‌های مفهومی خود را گسترده‌تر کنند تا ببینند که امروز دیگر امنیت بشری بخشی از امنیت انرژی است (Chen, ۲۰۰۷).

امریکا همچنین امروز، دست‌عربها را نیز خوانده است. اگر پیش از اینها اعراب می‌توانستند با کاهش تولید، از نفت به مثابه سلاحی استفاده کنند، اما اکنون با تصرف عراق، آمریکا نیز برگ برنده‌ای در دست دارد. در اوایل دهه ۱۹۹۰، یاسر عرفات سخنانی بدین مضمون بیان کرده بود که وقتی نفت دریای شمال خشک شود، آمریکا در پی خرید نفت خام عرب بر خواهد آمد و هنگامی که زمینهای این کشور هم خالی از نفت شود و مصرف نفت در ایالات متحده افزایش یابد، نیاز آمریکا به اعراب بیشتر و بیشتر خواهد شد (Cohen, ۲۰۰۷). چنانچه پیش‌تر گفته شد، با توجه به پیش‌بینی‌هایی که در مورد منابع باقی‌مانده نفت و وضعیت مصرف آمریکا تا سال ۲۰۲۰ می‌شود، ایالات متحده منافع جدی و مستقیمی دارد که ذخایر عظیم نفت عراق را تحت اختیار و کنترل خود درآورد. عراق در سالهای پیش به دلیل تحریم‌های سازمان ملل، مقادیر بسیار ناچیزی نفت به بازارهای جهانی صادر کرده است. از این‌رو، خسارتهایی که بر اثر جنگ به تأسیسات استخراج و صدور نفت وارد شده‌اند، نسبتاً به سادگی جبران‌پذیرند. به همین دلیل جنگ کوتاه‌مدت و «موفقیت‌آمیز» عراق، تأثیر منفی در بهای نفت و اقتصاد آمریکا نداشت (واگنر، ۱۳۸۳).

پس از لغو تحریم‌های سازمان ملل و جافاتادن دولت عراق، این کشور با داشتن منابع عظیم نفتی، به یکی از مهم‌ترین تأمین‌کنندگان نفت جهان بدل می‌شود و از آنجا که این وضع را مدیون امریکاست، تلاشی برای سرپیچی از سیاستهای آن نشان نخواهد داد. فذیل خلاصی، یکی از مدیران سابق نفت عراق، حدس می‌زند که عراق بتواند تا ۱۰ سال آینده ۱۲ میلیون بشکه نفت در روز صادر کند (همان). یعنی باید در نظر داشت که در حال حاضر، عربستان سعودی با داشتن تولید روزانه ۸ میلیون بشکه و توان افزایش تولیدی به میزان ۳ تا ۵ میلیون بشکه در روز، که می‌تواند برحسب نیاز به بازار روانه کند، قادر به تحمیل بی‌فید و شرط بهای نفت است. حال آنکه اشغال عراق وسیله مؤثری برای آمریکا شد تا به مدد آن اقدام به از بین بردن تسلط عربستان سعودی و نفوذ اوپک بر تعیین بهای نفت کند.

در کنار اینها آمریکا تلاش می‌کند تا با جایگزین ساختن سوخته‌های جدید و فناوریهایی انعطاف‌پذیر، مسیر مصارف صنعتی را به سوی دیگری بکشاند. ایالات متحده می‌کوشد با استفاده از سوخته‌های ترکیبی، نیروی برق، اتانول، متانول و میعانات گازی و نیز با محافظت از محیط زیست و منابع طبیعی با کمبود نفت مواجهه کند (Cohen, ۲۰۰۷).

کابوس تروریسم

ایالات متحده برای توجیه تلاش‌های گوناگون نظامی و دیپلماتیک خود، از دستاویزی به نام «تروریسم»



استفاده می‌کند. مقابله با این پدیده، خود در شکل کشتار و عملیات نظامی گسترده‌ای اجرا می‌شود که در آن غیرنظامیان بیشترین صدمات را تجربه می‌کنند. اسامه بن لادن، القاعده، مسلمانان افراط‌گرا و یازده سپتامبر، مواردی‌اند که رهبران آمریکا و سیاستگذاران، برای توجیه برنامه‌های خود به‌ویژه در منطقه خاورمیانه به آنها تمسک می‌جویند. این رفتار البته گاه به‌طور نامحسوس و در قالب دفاع از حقوق دیگران اعمال می‌شود.

یکی از مسئولان انستیتوی تحلیل امنیت جهانی در یک سخنرانی که چندی پیش ارائه کرد، می‌گوید: «وقتی ما در آمریکا، با وجود بهره‌مندی از درآمد سرانه‌ای بیش از ۴۰ هزار دلار در سال، نیش تیز بهای بالای نفت را احساس می‌کنیم، همگی باید متوجه تأثیر این قیمت‌ها در فقیران جهان باشیم. مردم جهان که با روزی ۲ دلار گذران عمر می‌کنند، بسیار بیش از ما رنج می‌برند... این معنای عمیقی برای امنیت جهانی، تحریک ناآرامی‌های منطقه‌ای، افزایش فقر و همچنین گزند بی‌ر گل نوشکفته دموکراسی دارد» (Konin, ۲۰۰۸). همین شخص در گفتار خود ابراز می‌دارد اسامه بن لادن اعلام کرده که قیمت هدف او برای نفت، بشکه‌ای ۱۴۴ دلار است و اینکه مردم آمریکا به دلیل غارت نفت ممالک مسلمانان، ۳۰ هزار دلار به هر مرد و زن و کودک مسلمان بدهکارند. این سخنران می‌افزاید که نفت بشکه‌ای ۱۴۴ دلار، یک پیروزی برای جهادگرایان تلقی خواهد شد و بر این نکته صحنه خواهد گذاشت که جنگ اقتصادی نیز بخشی از عملیات در برابر غرب است. بنابراین نیازی به توضیح و تفصیل نیست که معنای این پیروزی قرین است با خسارت بر حیثیت ایالات متحده آمریکا و توانایی این کشور را در ظفر یافتن در جنگ دراز قرن ۲۱ زیر سؤال می‌برد (ibid).

در گزارش جلسه بحثی که در دانشگاه هاروارد برگزار شد، می‌خوانیم: «امروز تروریسم در ردیف نخست تفکر ما قرار دارد و در ادراک ما از امنیت انرژی نفوذ کرده است. در دهه ۱۹۷۰ نگرانیها و دغدغه‌ها فرق می‌کرد. سرشت تهدید نسبتاً قابل فهم و شناسایی بود؛ از نفوذ فزاینده شوروی بر منطقه و کشورهای تولیدکننده نفت تا تهدید قطع منابع از سوی رژیم‌های دشمن. [اما] در چارچوب مشکل امروز، روشن به نظر می‌رسد که «مسائل خاورمیانه» دیگر تنها مشکلات مرکزی نفت نیستند. چشم‌اندازهای دیگری هم هستند که اگر اهمیت آنها بیشتر نباشد، حداقل با مسئله خاورمیانه و راه‌حلهای ویژه آن برابری می‌کند (Rpporeur's Report, ۲۰۰۳). منظور از چشم‌اندازهای دیگر، تروریسم، تغییرات اقلیمی، چین و مسئله گاز طبیعی است. تروریسم، به قدری بدل به کابوس آمریکا شده که کشورهایمانند استرالیا یا اینکه دور از مناطق تهدیدپذیر قرار گرفته‌اند، در سیاست‌های امنیت ملی خود به مسئله امنیت انرژی اشاره می‌کنند و آن را به عنوان اولویت آینده امنیت ملی خود در پی حملات سپتامبر ۲۰۰۱ قلمداد می‌کنند (Yate, ۲۰۰۶). در این میان، یکی از استراتژی‌های کوتاه‌مدت آمریکا، اعراب کشورهایمانند ونزوئلا و ایران است که به زعم ایشان از قاعده بازی پیروی نمی‌کنند (Cohen, ۲۰۰۷).

نتیجه‌گیری

با توجه به مسائل مطرح شده می‌توان نتیجه گرفت که کشورهای منطقه خاورمیانه و از جمله ایران، باید با در نظر گرفتن منافع اقتصادی - سیاسی و نیز امنیت ملی خود، رفتار عاقلانه‌ای در پیش بگیرند تا قربانی سیاست‌های قدرتهای بزرگ نشوند. در این خصوص، توجه به قطعنامه‌های شورای امنیت، توافقنامه‌های مختلف بین‌المللی و نیز قانون اساسی بسیار ضروری است. وابستگی ما به عنوان کشورهای تولیدکننده به نفت، به اندازه کافی تبعات ناخوشایند اقتصادی و سیاسی بر ما تحمیل می‌کند. ما نمی‌توانیم مناسبات نفتی خود را در اقتصاد بسامان کنیم و در نتیجه آثار خوشایند افزایش قیمت نفت را در اقتصاد ملی مشاهده کنیم. در حالی که به واسطه افزایش قیمت نفت، روسیه با رشد ۷ درصدی مواجه شده است، ما از تورم فزاینده، رکود و بحران اقتصادی و مالی رنج می‌بریم.

بنابراین منتهای کوشش سیاستگذاران ما باید معطوف به محافظت از صلح در منطقه و جلوگیری از هرگونه بهانه به رفتارهای خشونت‌آمیز و خطرناک آمریکا باشد. امروز ایران باید بیش از پیش با رجوع به حقوق بین‌الملل و با در نظر گرفتن منافع و امنیت ملی چنان که در قانون اساسی جمهوری اسلامی مطرح شده، در کنترل آرامش منطقه بکوشد. هرگونه خطایی در این زمینه باعث می‌شود که تأمین امنیت ملی دیگران به قیمت از میان رفتن امنیت ملی ما تمام شود.